



# گفتگو با دکتر مجید معارف در باب کتاب تاریخ عمومی حدیث

شامل می‌شود. از این رو تصمیم گرفتیم کتاب دیگری را برای برنامه درسی طراحی کنیم تا بتوانیم تاریخ حدیث شیعه و سنی را در قالب یک کتاب عرضه کنیم؛ و لذا کتاب تاریخ حدیث عمومی تدوین شد. بخش شیعه آن تلخیص و چکیده اثر قبلی من بود؛ و تاریخ حدیث در دوره متأخران تا عصر حاضر را به قسمت آخر اضافه کردم. بخش اهل سنت آن را برای اولین بار در همان زمان تألیف کردم که حاصل تدریس من در چند سال بود. این انگیزه تألیف تاریخ عمومی حدیث بود که در حدود ده سال قبل شکل گرفت.

**رابطه تاریخ عمومی حدیث، به‌ویژه در ویراست جدید با پژوهش‌های معاصر حدیثی یا حتی تحقیق‌های خاورشناسان چیست؟ اساساً آیا شما به دیدگاه‌ها و تحقیقات نو و خاورشناسان، در این ویرایش نگاهی داشته‌اید؟**

در پاسخ به این سؤال چند نکته عرض می‌کنم. نخست آن که چون نمی‌خواستیم این کتاب از وضع قبلی به کلی خارج شود، نظریه‌های جدید را مطرح نکردم. البته در قسمت‌هایی، نظریه‌های جدیدی را وارد کرده‌ام. برای نمونه در بحث اصول اربعه مائت، در کنار نظریه معروف و سنتی، نظریه جدیدی مطرح گردیده است که من آن را درج کرده‌ام. به این صورت که نظر دیگر درباره ماهیت اصول اربعه مائت، به عنوان چهارصد قاعده فقهی است. بنابراین گاهی این نگاه در حدّ طرح برخی نگاه‌های نوین، وجود داشته است. بیشترین این تغییرها، در فصل پنجم حدیث اهل سنت و فصل ششم تاریخ حدیث شیعه قابل ملاحظه است.

اما اگر می‌خواستیم در ویراست جدید، به طرح، نقد و بررسی نظر خاورشناسان پردازیم، این امکان وجود داشت که این کتاب از موضوع قبلی خود، به کلی خارج شود. به این ترتیب ترجیح دادم که در این سطح، موضوع‌های جدیدی به موضوع‌های قبلی نیافزایم، فقط درصدد بودم که موضوع‌های قبلی، با منابع جدید و مصادر اصلی تقویت شود. از این رو در ویرایش جدید، بیش از صد منبع به چشم می‌خورد که در ویراست قبلی وجود نداشت.

در جلد دوازدهم دانش‌نامه جهان اسلام که به تازگی منتشر گردیده، نظرهای جدید خاورشناسان مطرح شده است. در این مجلد، مدخل حدیث را سیزده نفر با تقسیم کار تألیف کرده‌اند. موضوع

**انگیزه شما از تألیف تاریخ عمومی حدیث چه بوده است؟**  
تاریخ حدیث یکی از درس‌های مصوّب دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث است. البته پس از این که این رشته در ایران راه افتاد، رشته‌ای هم در علوم حدیث، در چند سال بعد، به طور خاص ابداع شد. در رشته علوم قرآن و حدیث به طور محدود و در رشته حدیث که کارشناسی ارشد هم دارد، تاریخ حدیث به شکل گسترده، پیش‌بینی شده بود. این در شرایطی بود که در حدود بیست سال قبل، هم زمان با تأسیس و پا گرفتن این رشته، سیستم آموزشی ما متن منسجمی برای درس تاریخ حدیث نداشت. زمانی که من دانشجوی بودم، مجبور بودیم این درس را از کتاب‌های *أضواء علی السنّة المحمدیة* آقای محمود ابوریه، *علم الحدیث* آقای شانچه‌چی و یا قطعه‌هایی از *مصطلح الحدیث* صبحی صالح استفاده کنیم. در این اواخر در بخش تاریخ حدیث شیعه، باب شد که از کتاب *معرفة الحدیث* استاد بهبودی بهره ببریم. اما هیچ یک، تاریخ حدیث به شکل منسجم و مفصل نبود. من این خلاء را در دوران دانشجویی، دوره دکتری احساس کردم؛ زیرا در همان وقت تاریخ حدیث تدریس می‌کردم. این امر باعث شد که برای پر کردن آن خلاء، پایان‌نامه خود را درباره تاریخ حدیث انتخاب کنم. رساله من با عنوان *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تصویب شد و آن را با وضعیت خوبی تدوین و دفاع کردم. سرانجام به تشویق برخی اساتید آن را به چاپ رساندم. سال‌هایی که به عنوان استادیار در دانشگاه مشغول تدریس بودم، بخش‌هایی از پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه برای دانشجویان تدریس می‌شد. بعد احساس کردم این کتاب، به دو دلیل یک کتاب درسی نیست: اول آن که انحصار دارد بر تاریخ حدیث شیعه، در حالی که بخشی از تاریخ حدیث، تاریخ حدیث اهل سنت است؛ دوم آن که تاریخ حدیث شیعه را هم به طور محدود، یعنی تا پایان قرن پنجم*

«گونه‌های کتاب‌های حدیثی» را من تألیف کرده‌ام. غیر از من افراد بسیار فاضل و دانا مانند جناب آقای مهدوی‌راد، عنوان‌هایی نظیر «پژوهش‌های حدیثی مسلمانان در عصر حاضر» و «حدیث پژوهی در غرب» که از مهم‌ترین مقاله‌های این مدخل است را تألیف کرده‌اند. شاید خواندن این مدخل و به ویژه مقاله‌های نامبرده، فضای ذهنی خواننده را نسبت به اتفاق‌های جدید حدیثی عوض کند.

در کتاب تاریخ عمومی حدیث به طور کیفی و عمیق، به نگرش‌ها و نقد نظرهای خاورشناسان نپرداخته‌ام. گاهی ممکن است به صورت جسته و گریخته در این باره مطالبی را درج کرده باشم، اما به هیچ وجه بنای طرح این نظریه‌ها را در این کتاب نداشته‌ام؛ زیرا هدف، اصلاح و تقویت کتاب قبلی بوده و این اصلاح‌ها در این حد نبوده که از نظر ماهیتی کتاب را تغییر دهد.

**آیا شما معتقدید پاسخ‌ها و نقدها بتان درباره مسأله نگارش حدیث و مکتوبات اولیه، برای نمونه درباره نهج البلاغه، کافی و قانع‌کننده است؟ اساساً چگونه می‌توانیم به نقل‌های تاریخی اعتماد کنیم؟**

تاریخ عمومی حدیث مکمل‌هایی در عالم خارج دارد. کتاب پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، نسبت به بخش تاریخ حدیث شیعه در تاریخ عمومی حدیث مرجع است؛ یعنی تکمیل بحث‌ها

و نظرهای متفاوت در آن کتاب قابل ملاحظه است. کتاب جواهر حدیثی اهل سنت من، نسبت به بخش تاریخ حدیث اهل سنت تاریخ حدیث عمومی مرجع و تکمیل‌کننده آن است. خصوصاً برای تدریس، اساتید می‌توانند در کنار این کتاب، از دو کتاب نامبرده استفاده کنند. در سال‌های گذشته مقاله‌هایی تدوین کرده‌ام که در مجله‌های مختلف علمی - پژوهشی یا در دانش‌نامه جهان اسلام، در بنیاد دائرة المعارف اسلامی به چاپ رسیده است. اکنون کتابی در دست چاپ دارم که نام آن مباحثی در تاریخ حدیث، سیر تدوین، شناخت منابع است. در این کتاب سه فصل را به نهج البلاغه اختصاص داده‌ام. در این سه فصل دلائل بسیار خوبی درباره اصالت نهج البلاغه ذکر کرده‌ام. برای نمونه در یکی از این فصل‌ها، به بیان استدلال‌های ابن‌ابی‌الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه پرداخته‌ام.

**چگونه به خبر وجود مکتوبات اولیه در نیمه اول قرن نخست اعتماد می‌کنیم، در حالی که اکنون اثری از آن‌ها به طور مستقل مشاهده نمی‌کنیم؟**

این که می‌گوییم مکتوباتی در دوران پیامبر، خلفا، صحابه و تابعین وجود داشته و اصولاً ریشه حدیث به شمار می‌رود، برای باور کردن مخاطب، نیازی نیست آن مکتوبات را امروزه نشان دهیم. مثلاً موزه‌های وجود داشته باشد و ما دست مخاطب را بگیریم، او را به موزه ببریم و کتاب مذکور را به او نشان دهیم. البته این یک راه است و ای کاش چنین اتفاقی قابل وقوع بود، ولی ضرورتاً نیازی نیست چنین

کاری صورت پذیرد.

در تاریخ حدیث، ارتباط طولی بین منابع حدیثی وجود دارد. به این معنا که نوشته‌های قرن اولی‌ها منشأ پیدایش مکتوبات قرن دومی‌ها است. نوشته‌های قرن دومی‌ها منشأ پیدایش قرن سومی‌ها است و بر همین منوال، نوشته‌های قرن سومی‌ها منشأ پیدایش قرن چهارمی‌ها است. در تاریخ هر علمی چنین اتفاقی افتاده است. این نوشته‌ها رابطه‌ی طولی با هم دارند. همان‌طور که کتاب‌های متأخران بر خاسته از کتاب‌های متقدمان است. البته گاهی افرادی مثل علامه مجلسی، موقعی که کتاب بحر الانوار را بر اساس منابعی که یافته است، تدوین می‌کند، بخشی از اصل منابع او، مانند کتاب سلیم بن قیس هلالی باقی می‌ماند و گاهی متروک می‌شود و از بین می‌رود؛ زیرا مردم می‌بینند که این کتاب در منبع جامع جدیدتری وارد شد.

بسیاری از اصول حدیثی در اختیار کلینی و صدوق بوده است، همان‌طور که صدوق از بسیاری منابع خود در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه نام می‌برد. صدوق فرد ثقة و راست‌گویی است.

او می‌گوید: من کتاب حرز بن عبدالله سجستانی را در دست دارم و از آن استفاده کرده‌ام. امروز کتاب حرز بن عبدالله کجاست؟ ما نمی‌دانیم. ولی اطمینان داریم که صدوق دروغ نمی‌گوید. ما فهرست‌نویس‌های قدری در قرن پنجم داریم. مانند ابن‌النجاشی و شیخ طوسی. وقتی نجاشی صفوان بن یحیی را معرفی می‌کند، می‌گوید: او



در موضوع‌های گوناگون فقهی سی کتاب نوشت. سپس می‌گوید: آن چه از کتاب‌های او تا روزگار ما باقی است ... این یعنی نجاشی خود آن کتاب‌ها را مشاهده کرده است. امروز ما کتاب صفوان بن یحیی را به شکلی که نجاشی دیده است، در دست نداریم ولی می‌دانیم که محتوای آن به کتاب الکافی، کتاب من لایحضره الفقیه و کتاب‌های شیخ طوسی منتقل شده است.

شیخ در بسیاری از موارد به سراغ کتاب می‌رود که حسین بن سعید اهوازی یا علی بن مهزیار اهوازی است، سپس واسطه‌های بین خود و صاحب این کتاب را در مشیخه نام می‌برد. این طور نیست که سلسله سند شیخ به طور مشافهه‌ای باشد. این امر بر اساس مراجعه به کتاب بوده است. کتاب‌هایی در اختیار طوسی بوده که امروزه در دست ما نیست. این مطلبی قطعی است و به راحتی قابل تحقیق است.

درباره اهل تسنن نیز همین طور است. صحیفه صادق علیه‌السلام بن عمرو بن العاص از طریق نوه او، عمرو بن شعیب در اختیار احمد بن حنبل قرار گرفت و احادیث آن به مسند احمد بن حنبل منتقل گردید. پس از آن دیگر ضرورتی ندارد که اصل صحیفه باقی بماند. می‌تواند باقی بماند و می‌تواند باقی نماند. البته معمولاً این نسخه‌ها متروک می‌شده است؛ زیرا مردم می‌دیدند که جامع‌تر از آن، به همراه ده صحیفه‌ی دیگر یا بیشتر، در مسندها حفظ شده و در دسترس است. این جریان، قاعده تحول کتاب‌های حدیثی در نزد شیعه و سنی است.

**در مقدمه چاپ نهم، از تعبیر «فلسفه تاریخ حدیث» در بعد**

## تحلیلی تاریخ عمومی حدیث استفاده کرده‌اید، ممکن است در این باره توضیح بفرمایید؟

در تاریخ حدیث اتفاق‌هایی رخ داده است. این رخدادها در ارتباط با انگیزه‌ها، نیازها و یا صلاح‌دیدهای یک محدث بوده است. برای نمونه گفته می‌شود که پس از رحلت پیامبر، نقل و نگارش حدیث، با محدودیت‌هایی روبه‌رو شد. تا موقعی که از این مطلب تنها اخبار می‌کنیم، فقط به نقل تاریخ حدیث پرداخته‌ایم؛ زیرا بیان اطلاعات است. بعد مثال‌هایی از عمل‌کردهای خلفا در این باره ذکر می‌کنیم. اما زمانی، کسی می‌پرسد چرا این اتفاق حاصل شد؟ یا بر عکس، گفته می‌شود که در زمان عباسیان نقل و نگارش حدیث، خصوصاً تدوین و تصنیف، آهنگ پرشتابی به خود گرفت. به طوری که در یک زمان ده‌ها تصنیف به وجود آمد. تا وقتی که گزارش می‌دهیم، تاریخ حدیث را نگاه داشته‌ایم. اما زمانی که از چرایی روند پرشتاب نقل و نگارش حدیث در زمان عباسیان از ما می‌پرسند، پاسخ به این چرایی، فلسفه تاریخ حدیث را به وجود می‌آورد. این علم که می‌تواند از نوع علوم برجسته به شمار رود در حالی که هنوز در ایران، متأسفانه جایگاه خود را پیدا نکرده است، به راز و رمزهای اتفاق‌ها پاسخ می‌دهد. در این جاست که ما در می‌یابیم که چرا کلینی در قرن چهارم، الکافی را نوشت. حتی می‌فهمیم که چرا الکافی یا «کتاب العقل و الجهل» آغاز می‌گردد و با «کتاب العلم» و «کتاب التوحید» ادامه می‌یابد و پس از آن به «کتاب الحجة» می‌رسد. یعنی می‌توان در مقابل انگیزه‌های

مؤلفان، کیفیت و ملاک‌های تدوین، علامت‌های سؤال‌هایی طرح کرد که پاسخ به این پرسش‌ها، فلسفه تاریخ حدیث است. از آن جا که در فارسی کسی را سراغ ندارم که با این شیوه تفکر، به نگارش تاریخ حدیث رو آورد؛ و حقیقتاً جدای از اطلاع‌های تاریخ حدیث، به این سؤال‌ها هم بپردازد، تلاش کرده‌ام تا بعد تحلیلی این کتاب را تقویت نمایم تا خواننده، تاریخ حدیث را در کنار فلسفه آن بیاموزد.

**علاوه بر این که امکان دارد که برای خواننده سؤال از چرایی رویدادها پیش آید، ممکن است این پرسش نیز به اذهان خطور کند که آیا این نقل‌ها می‌تواند قابل اعتماد و عین واقعیت باشد؟ چه راهی برای اثبات این امر وجود دارد که برای نمونه، حتماً ماجرای منع نقل و نگارش حدیث، پس از رحلت پیامبر وجود داشته است؟ شاید این روایت‌ها در زمان‌های بعدی ساخته شده باشد تا چهره ناهمگونی برای جریان تدوین حدیث تصویر کرده باشند.**

البته هر چیزی محتمل است. جعل حدیث نیز پدیده‌ای است که به وقوع پیوسته است. ما هم انکار کلی و قطعی نداریم. اما به هر حال دانش‌مندان علم‌الحدیث، سعی کرده‌اند که با توسل به ابزارهایی، درجه ظن و احتمال را تعیین کنند. از این رو اگر درجه احتمال بالا رود، گزارش‌ها قابل اعتماد می‌شود. اگر درجه ظن و احتمال پایین بیاید، گزارش‌ها غیر قابل اعتماد می‌شود.

فرض کنید می‌خواهیم دریابیم که در زمان شخص پیامبر، پدیده‌ای به عنوان کتابت حدیث وجود داشته یا خیر؟ در درجه‌ی اول با انبوهی از روایت‌ها مواجه هستیم که حاکی از موافقت و اذن پیامبر به نگارش و نقل حدیث است. اگر این اخبار در حد یک یا چند قرینه، به صورت خبر واحد بود، در حد ظن باقی می‌ماند. در صورتی که این قرینه‌ها زیاد شود، به طوری که بتوان مفهومی که عبارت از تواتر معنوی است، به دست آورد، علم به خبر را بیشتر تقویت می‌کند. به گونه‌ای که جهت جامع این روایت‌ها با قرآن نیز موافق باشد، چنان که قرآن به کتابت توصیه می‌کند. برای نمونه قرآن در یک مسأله اجتماعی ساده، درباره قرض و دیون، به نوشتن سفارش می‌کند، می‌فرماید: «یا ایها الذین ءامنوا إذا تداینتم بدین الی أجل مسئی فاکتبه و لیکتب بینکم کاتبٌ أن ینکتب کما علمه الله فلیکتب و لیملل الذی علیه الحق و لیتق الله ربّه ... (البقرة، ۲۸۲)؛ یعنی ای اهل ایمان هر گاه در بازار تجارت، برای تحویل جنس و یا پرداخت ثمن سر رسید مشخصی در میان باشد، باید سند بنویسید. باید یک نفر باسواد سند را با رعایت عدالت بنویسد که زبانی بر داین و مدیون وارد نسازد. هیچ باسوادی حق ندارد از نوشتن سند - به آن صورتی که خدایش آموخته است - ابا ورزد. باسواد بنویسد و صاحب دین به او دیکته کند و باید از خدا برحذر باشد. هم‌چنین می‌فرماید: «ن و القلم و ما یسطرون» (القلم، ۱) یعنی سوگند به قلم و به قرآنی که می‌نویسند.

هم می‌فرماید: «اقرأ و ربک الاکرم. الذی علم بالقلم» (العلق، ۳ و ۴)؛ یعنی بخوان و این را بدان که پروردگارت کریم‌تر از آن است که آدمی را جاهل و گمراه نماید. آن که نوشتن را با قلم آموخت. به این ترتیب، جهت جامع آن روایت‌ها را با این بینش قرآنی موافق می‌بینیم و به این گزارش‌ها اعتماد می‌کنیم. اما گاهی گزارش‌هایی موجود است که دال بر نپی پیامبر (ص) از نگارش حدیث است. با بررسی این دست گزارش‌ها در وهله نخست، به محدود بودن آن پی می‌بریم که به وسیله تعداد اندکی ادعا شده است. مانند: ابوهریره، ابوسعید خدری، زیدبن ثابت. دوم این که این روایت‌ها از کسانی نقل شده که در مدینه بودند و نه در مکه، در حالی که مسأله نپی از کتابت، به ظاهر یک پدیده مکی، مربوط به سال‌های اول رسالت بوده است. از این رو به نظر می‌رسد که احادیث، به لحاظ سندی مرسل است. به علاوه در سند این دست روایت‌ها، برخی از رجال تضعیف شده‌اند. البته متن این روایت‌ها هم قدرت مقابله با متن انبوه و مخالف این مطلب را ندارد. نتیجه این که درجه‌ی ظن ما به این گزارش‌ها کاسته می‌شود. چه بسا بتوان اعلام کرد که این گزارش‌ها واقعیت ندارد و سال‌های بعد ساخته و پرداخته شده است. مقصود من این است که اصل جعل در گزارش‌های تاریخی را قبول دارم. ولی باید دید که آیا راه کار، قواعد و مبانی وجود دارد که درجه ظن ما را بالا ببرد و در نتیجه سبب اعتماد ما به بخش‌هایی از گزارش‌های تاریخی بشود؟ یا همین قواعد سبب شود که درجه



ظن ما پایین بیاید و اعتماد ما را سلب کند؟ می‌بینیم که این قواعد وجود دارد. بنابراین، چنین نیست که به صرف شک به گزارش‌های تاریخی، تمام آن را کنار بگذاریم و هم‌چون برخی خاورشناسان خود را راحت کنیم و بگوییم که احادیث، به تمامی متعلق به قرن دوم یا سوم است. این نوع رفتار ساده‌ترین برخورد است، ولی علمی‌ترین برخورد نیست.

اگر به همان مقاله‌ای که در بالا از آن یاد کردم، رجوع کنید، می‌بینید امروزه متفکرانی مثل هارلد موتسکی وجود دارند که در مقابل گلدتسیهر قرار گرفته‌اند. بنابراین امروز، حتی در غرب نیز نگاه این نیست که حدیث یک پدیده قرن دوم، سوم است. نگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ برخی که متقدم‌تر هستند، مثل شاخت، مویر و گلدتسیهر اعتبار روایت‌ها را با یک چالش جدی روبه‌رو کرده‌اند. برخی که متأخرتر هستند، با متدهای علمی، اصالت بخشی از

منقولات را در قرن اول پذیرفته‌اند. در این زمینه می‌توانید به کتاب الحدیث النبوی الشریف و تاریخ تدوین به تألیف محمدمصطفی اعظمی مراجعه کنید. این کتاب رساله دکتری وی به زبان انگلیسی، در دانشگاه کمبریج انگلستان است و به زبان عربی هم ترجمه شده و در دو جلد نیز به چاپ رسیده است.

**با توجه به این که روایت‌های نهی از کتابت، از نظر ظن از درجه پایین‌تری برخوردار است و روایت‌های اذن به نگارش معتبرتر به نظر می‌رسند، چرا به مقدار بسیار اندکی از سنت پیامبر در آن زمان نوشته شد؟ و ما فقط با آثاری نظیر صحیفه صادقه و صحیفه صحیحیه هم‌ام‌بن‌منبه، در نزد اهل سنت مواجه هستیم؟**

پاسخ روشن است. ما نهی از نگارش را در زمان پیامبر منتفی می‌دانیم. ولی قائلیم به این که پس از رحلت پیامبر (ص) اتفاقی‌هایی رخ داد. اتفاق‌هایی نظیر محدود کردن و در شرایطی ممنوع نمودن نقل و نگارش حدیث. ما رخدادهای پس از رحلت را نباید فراموش کنیم؛ یعنی بسیاری از مکتوبه‌های عصر نبوی و بسیاری از روایت‌های تفسیری پیامبر، پس از رحلت او دچار حوادث و آسیب‌هایی گردید.

### چگونه به این وقایع تاریخی اعتماد می‌کنیم؟

از آن جا که امروزه دانشمندان اهل سنت، با قطعیت اعلام می‌کنند که ابوبکر، عمر و عثمان به دلائلی که همان بحث فلسفه تاریخ را پیش می‌آورد، مردم را به کم‌تر نقل کردن و کم نوشتن دعوت می‌کردند. حتی کسانی که در صدد اصالت‌سازی حدیث هستند، مثل عجاج خطیب یا مصطفی اعظمی، بعضی از محدودیت‌ها را انکار نمی‌کنند. البته با این تفاوت که وقتی می‌خواهند این قضیه را تحلیل کنند، برای نمونه می‌گویند که خلفا از باب احتیاط اندیشی، مردم را به اِقلال روایت دعوت کرده‌اند. طبری به عنوان سیره حکومتی عمر بن خطاب نقل می‌کند که گفته است: زمانی که عمر کسی را به عنوان والی به جایی می‌فرستاد، توصیه‌اش چنین بود: «جرّدوا القرآن و اقلو

الزّویة عن رسول الله». این مطلب که سنت پیامبر را برای مردم کم نقل کنند، برای عمر یک مدح به شمار نمی‌رود؛ زیرا ما امروز باید زحمت زیادی بکشیم تا این مشکل را رفع کنیم. بنابراین وقتی که یک عالم سنی این مسأله را به عمر نسبت می‌دهد، آیا می‌توان اعتماد کرد که چنین اتفاقی، در آن زمان رخ داده است یا خیر؟ باز داشتن مردم از سنت رسول خدا یک ذم است. این مطلب را یک شیعه ادعا نمی‌کند که بتوانیم او را به واهمه توطئه‌گری یا غرض‌ورزی محکوم کنیم. این مطالب را اهل تسنن نقل می‌کنند که به خلفای سه‌گانه احترام می‌گذارند و انگیزه‌ای برای ذمّ خلفا ندارند. بلکه برعکس، تمام تلاش خود را برای موجه جلوه دادن آن‌ها به کار می‌گیرند. به علاوه که این جریان‌ها را بر اساس اسناد تاریخی گزارش می‌کنند. گرچه که به توجیه می‌پردازند و این دست گزارش‌ها را در ذیل عنوانی چون «تَبَيَّنَت الصَّحَابَةُ وَ التَّابِعِينَ فِي قَبُولِ الْحَدِيثِ»، نقل می‌کنند. تَبَيَّنَت یعنی احتیاط‌گری و تَأْمَل. می‌گویند: تَبَيَّنَت اَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فِي قَبُولِ الْاِخْبَارِ. این سخنان را افرادی نظیر محمد عجاج خطیب به میان می‌آورد. کسی که مسأله اصلی‌اش اثبات اصالت حدیث پیامبر است، اعلام می‌کند که واقعاً چنین اتفاقی‌هایی افتاده است.



ابن قتیبه دینوری در تأویل مختلف الحدیث که در قرن سوم نوشته شده، آورده است: عمر نسبت به کسی که زیاد به نقل حدیث می‌پرداخت و یا شاهدی در مورد حدیث خود نداشت، با خشونت برخورد می‌کرد.

معنای خشونت شلاق است و این مطلب را ابن قتیبه اهل سنت بازگو می‌کند. در این صورت باید گفت اگر این گزارش ساختگی است، انگیزه ابن قتیبه از نسبت دادن چنین دروغی به عمر چیست؟ وی در قرن سوم می‌زیسته و با صدر اسلام نزدیک است. او هم‌چنین می‌گوید: بسیاری از بزرگان صحابه خصوصاً نزدیکان رسول خدا از جمله ابوبکر، زبیر، ابوعبیده، عباس بن مطلب، به ندرت از آن حضرت نقل حدیث می‌کردند. به این ترتیب ما نمی‌توانیم تمام گزارش‌ها را به ویژه گزارش‌هایی را که انگیزه‌ای برای جعل آن وجود ندارد، محکوم به جعل بدانیم. پس شک نکنید که پس از رحلت پیامبر اتفاقی‌هایی افتاد که سبب شد بسیاری از مکتوبه‌ها از بین برود.

به علاوه چنان که گفتیم، موقعی که اثبات می‌شود صحیفه صادقه، صحیفه صحیحیه و یا مناسک حج جابرین عبد الله انصاری به صحیح بخاری و مسلم منتقل گردیده و امروز روایت حج پیامبر را در صحیح بخاری مشاهده می‌کنیم که سندش به جابر می‌رسد، دیگر لزومی ندارد که اصل آن مناسک حفظ بشود. امروز است که ما ارزش کارهای موزه‌ای را می‌دانیم. قدمای ما به ارزش کارهای موزه‌ای واقف نبودند.